

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

واقعہ پانزدہ خرداد کہ سرآغاز این نهضت مبارک و نورانی بود گرامی می‌داریم و همه کسانی کہ لیبک گفتند به این ندای روحانی و دلسوزانه حضرت امام قدس سره و مراجع بزرگوار و روحانیت در سراسر کشور، همه آن‌ها را خدای متعال جزای خیر عنایت بفرماید، کسانی کہ سرمایه‌گذاری‌های واقعاً بزرگی کردند، فرزند دادند در این راه، مال دادند، جان دادند و از آبرو حتی مضایقه نکردند، گذاشتن آبرو، زندان‌ها، مصیبت‌ها را تحمل کردند، شهادت عزیز و بزرگوار که خالصانه در این راه کمک کردند و نصرت دین نمودند تا این کہ انقلاب پیروز شد و بعد از پیروزی انقلاب هم باز وفاداری به خرج دادند، همان خدمت‌ها، همان وفاداری‌ها، همان شهادت‌ها، همان جانبازی‌ها، خدای متعال به همه آن‌ها اجر جزیل عنایت بفرماید و به جانبازان عزیز هم صبر و اجر و هم‌چنین به خدمت‌گذاران آن‌ها، خانواده‌های آن‌ها کہ واقعاً بسیار مشکل است و از شهادت برای خانواده‌ها بسیار مشکل‌تر تا کسی وارد چنین حوزه‌هایی نشده باشد نمی‌داند چقدر مشکل هست. خدای متعال به همه آن‌ها اجر جزیل و صبر و شکیبایی عنایت بفرماید. و ان شاءالله این انقلاب شکوهمند را به آرمان‌های او و اهداف بلندی کہ انقلاب در حقیقت برای آن انجام شد کہ عبارت بود از تشکیل حکومت اسلامی و پیاده شدن احکام الهی در جامعه، ان شاءالله این نیات و این اهداف به نتیجه برسد و به ظهور برسد و ان شاءالله محقق بشود. و خدای متعال به بنیانگذار این حرکت شکوهمند حضرت امام و تمام کسانی کہ در این راه آن بزرگوار را یاری کردند ان شاءالله بهترین جزای خود را عنایت بفرماید. و آن‌ها را با اولیائش محشور فرماید.

و عرض دیگر من حالا مقدار صحبت‌های بیشتری را در ابتدای بحث اصول داشتم کہ دیگه حالا تکرار نمی‌کنم برای این کہ وقت بیشتر گرفته نشود. توصیه می‌کنم این توصیه‌های رهبری معظم را کہ در این سخنرانی روز پانزدہ خردادشان بیان فرمودند و سخنرانی جامع الاطرافی بود بحمدالله این توصیه‌هایی کہ در اخیر داشتند این توصیه‌ها توصیه‌های مهمی است کہ اولی به اجابت، حوزه‌های علمیه و فضلا و طلاب و علمای بزرگوار هستند کہ لیبک بگویند و دنبال کنند این وصایا و توصیه‌هایی کہ آن بزرگوار فرمودند باید این توصیه‌ها از آن سخنرانی کتاب بشود و به شکل بروشور ان شاءالله در اختیار همه باشد کہ ان شاءالله از آن استفاده کنند و دنبال کنند. این واقعاً وظیفه حوزه علمیه است. ان

شاءالله در این تعطیلات پیش رو هم که فرصت بیشتر و بالاتری آقایان دارند ان شاءالله به مناسبت‌های مختلف در سخنرانی‌ها، در تماس‌هایی که با افراد مختلف دارند ان شاءالله آن را دنبال کنند و هم در زندگی شخصی خود ما که مردم و دشمن با نظر بسیار تیزبین نگاه می‌کند و مردم خیلی به کارهای ما نگاه می‌کنند و این‌ها، من این مدتی که درس توی مسجد اعظم بود من دیگه با ماشین که خب البته ما مجبوریم، دیگه این حضرات آقایان که این جا نشستند چیز هم دارند، خب یک کارهایی بالاخره نمی‌گذارد، آن‌ها هم یک وظایفی دارند و یک پروتکل‌هایی هست که ناچار هستند و آن‌ها هم البته خدمت می‌کنند، همه این‌ها برای اسلام است. ولی من دیگه حالا همان پیاده می‌شدم پیاده می‌آمدم تا مسجد اعظم این، بعضی از آدم‌های شخصی آمدند به ما گفتند آقا ما کارهای شما را زیر نظر داریم خیلی می‌پسندیدند که من با ماشین نمی‌آمدم آن جا. یعنی حتی این کارهای جزئی را، این تحت نظر دارند. حالا بعضی جاها هم اشتباه می‌کنند ولی خب عوام هستند. این اثر دارد، فلذا مرحوم امام قدس سره به این چیزها خیلی اهمیت می‌دادند.

مسئله دوم هم خب رحلت خود مرحوم امام رضوان الله علیه، رحلت جانسوز آن بزرگوار هست که بالاخره هنوز انقلاب نیاز داشت به حضور آن وجود مبارک که خیلی از امور اگر ایشان حیات مبارک‌شان ادامه پیدا می‌کرد شاید به نحو بهتری بالاخره حل می‌شد در آن زمان‌ها. اما مشیت الهی بالاخره بر همین بود که همین طوری که پیامبر عظیم الشان و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و مشیت الهی این است که بر روال آن چه که در این عالم سنت شده و باز هم به اراده خود او طبق مصالح واقعیه‌ای که هو یعلم و نحن لانعلم ایشان به لقاء الله پیوند اما خدای متعال را شاکریم که ذخیره‌ای برای این انقلاب بحمدالله خدای متعال تعبیه فرموده بود که الحمدلله بعد از امام ایشان در همان منهای و با همان اخلاص و امید و توکل به خدای متعال و تیزبینی و روشن‌بینی و آینده‌نگری بحمدالله راه را ادامه دادند و امیدواریم که خدای متعال به آن بزرگوار یعنی رهبر عزیز فعلی ان شاءالله طول عمر با سلامتی عنایت بفرماید تا ان شاءالله پرچم این انقلاب به دست حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه که انقلاب جهانی و حقیقی با اوست ان شاءالله به دست آن بزرگوار داده بشود و همه ما و آن بزرگوار خادمان و نوکران راستین در رکاب آن بزرگوار باشیم و ان شاءالله امیدواریم که شهادت در راه خدا هم خالصاً لوجه من دون شک و ریا و سمعه ان شاءالله در رکاب آن بزرگوار نصیب خواهان این شهادت ان شاءالله بشود.

بحث در این بود که در جایی که فضولی می‌فروشد لنفسه یا می‌خرد فضولاً لنفسه آیا در این موارد می‌توان تصحیح کرد با اجازه اصیل این معامله را به همین وجهی که او انجام داده است. باع فضولی که لنفسه فروخته است، کتاب مردم را رفته فروخته، هدفش از این کار چی بود؟ این بود که این پول می‌آید توی جیب خودش، لنفسه فروخت برای خودش که آن پول، ثمن آن کتاب بیاید در جیب خودش و ملک خودش بشود واقعاً. می‌شود با اجازه مالک اصیل بگویم وقتی گفت «اجزت» همین مطلب محقق بشود؟ یعنی آن پول می‌آید توی جیب این آقا ولو کتاب در واقع از جیب مالک خارج شده ولی پول دیگه نمی‌آید توی جیب مالک کتاب، می‌آید توی جیب همان آقای فضول. می‌شود این را تصویر کرد بعد گفت که درست است؟ یا اگر با مال دیگری رفت شیء‌ای را خرید. خب هدفش از این خریدن چیه؟ این است که این مبیع و کالایی را که دارد می‌خرد بیاید توی جیب خودش. آقای اصیل وقتی اجازه کرد خب به حسب قاعده که باید بیاید توی جیب همان که صاحب پول بوده حالا، ولی نه، پول از جیب او خارج بشود ولی این مبیع و این کالا بیاید توی جیب همین مشتری که پول دیگری را برداشته رفته با آن چیز خریده.

می‌شود این را تصویر کرد درست باشد؟ ثَقُلَ عَنْ كَاشِفِ الْغَطَاءِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ كِه فرموده آره می‌شود. و غیر واحدی از تلامذه آن بزرگوار هم گفتند آره می‌شود. حالا ببینیم آیا این نظریه تمام هست یا تمام نیست. برای صحت این معامله به این نحو وجوهی بیان شده که باید این وجوه را بررسی کنیم.

وجه اول این است که این آقای فضول وقتی می‌خواهد این معامله را انجام بدهد یک بنایی در نفس خودش می‌گذارد. وقتی کتابی که مال مردم است را می‌خواهد بفروشد مثلاً بنا می‌گذارد بر این که این کتاب مال من باشد یعنی مال خودم. بناء بر تملک آن کتاب می‌گذارد فضولاً. و بعد براساس این که حالا دیگه بنا گذاشته مال خودم است می‌رود می‌فروشد. حالا در این جا آن وقت گفته می‌شود که آقای اصیل وقتی می‌آید می‌گوید اجزت، انفذت این کاری که تو کردی یعنی هم این که بنا گذاشتی مال خودت باشد من این را انفاذ کردم، و همین که حالا رفتی فروختی، این را هم انفاذ کردم. این جور بگوید. این یک طریق.

این طریق را شیخ اعظم قدس سره در لابلای کلام‌شان به آن اشکال کردند و فرمودند به این که ما دلیلی نداریم بر این که این بنا مؤثر باشد در تملک آن بانی. بلکه ما دلیل برخلافش داریم. دلیل برخلاف این است که مسلم است به حسب فقه که در شرع اگر کسی اذن بدهد بگوید من اذن دادم که تو مثلاً این کتاب من را تملک کنی، برای خودت برداری. نمی‌گوید ملک‌ت، می‌گوید اذن دادم که تملک کنی. این را فقهاء می‌گویند که این اذن موجب تملک او نمی‌شود. چون اذن در تملک از اسباب تملیک نیست و از اسباب تملک نیست. بله اذن در تصرف اشکالی ندارد درست است. آدم می‌خواهد یک مالی را تصرف بکند اذن می‌دهد. اما تملک با اذن نمی‌شود، انشاء تملیک می‌خواهد یا بفروشد، یا هبه کند یا صلح کند، یکی از اسباب تملیک. یا اگر یک رابطه ارثی هست خب به واسطه آن رابطه ارثی اگر او به رحمت خدا رفت این مالک می‌شود. و امثال این‌ها. پس بنابراین این اجازه و اذن قبل موجب نمی‌شود فکیف بالاجازه که یک کسی فضولاً خبر هم نداشته مالک اصیل است اصلاً. آمده بنا بر این گذاشته که این ملک من باشد آن وقت حالا این بیاید بگوید اجزت. بنابراین این راه درست نیست که ما بخواهیم این جوری تصویر کنیم بگویم این جوری اگر شد معامله درست می‌شود و پول در بیع اگر باشد می‌رود در کیس فضول و اگر شراء فضولی باشد، مبیع می‌رود در کیس فضول. این از این راه نمی‌توانیم علاوه بر این که این اگر اجازه این آقای که می‌گوید اجزت، انفذت، اگر واقعاً با این اجزت و انفذت دارد آن بناء بر تملک مؤثر واقع می‌شود، و آن مالک می‌شود واقعاً. خب از کی مالک می‌شود؟ از الان مالک می‌شود؟ یا از همان زمان مالک می‌شود؟ از همان زمانی که بنا گذاشته؟ می‌گوید اجزت. اگر از آن زمانی که این دارد می‌گوید اجزت، این ملکیت این آقای بنا گذارنده فضول این اجازه باعث می‌شود که آن بنا گذاشتن مؤثر بشود در تملک این آقای فضول، از همان زمانی که بنا گذاشته که قبل البیع بوده دیگه. بنا گذاشته و فروش کرده. خب بنابراین دیگه این اجزت البیع چه معنا دارد؟ دیگه محلی برای این نیست. خب مالش بوده فروخته. و اگر از الان این مالک می‌شود درست آن وقت او بنا گذاشته ولی این موجب ملکیت نیست تا این اجازه به آن بخورد. از الان مالک می‌شود این مندرج می‌شود در مسأله‌ای که بعد خواهد آمد و آن این است که «لو باع شیئاً ثم ملکه» که این مسأله اصلی است که اگر کسی یک ماشینی را هنوز نخریده، مال خودش هم نیست مال مردم است، می‌فروشد بعد خودش می‌رود می‌خرد. خودش می‌رود این ماشین را می‌خرد، این کفایت می‌کند بر این که آن معامله‌ای که قبل کرده بود دیگه حالا بگویم مالک شده اثر می‌کند و دیگه انشاء جدیدی نمی‌خواهد؟ این می‌افتد توی آن

مسأله. یا اگر کسی آن جا اشکال کرد گفت نه معامله جدید باید بکند، آن وقت که مال خودش نبوده فضولی بوده، آن آقای مالک اصیل هم این معامله فضولی را که اجازه نکرده که، بلکه یک معامله کرده با خود این، آمده کتاب را به این فروخته، اصلاً نسبت به معامله قبل حرفی ندارد. پس آن معامله قبل که اجازه مالک در زمانی که فضولی بوده که به آن نخورده. بعد هم که این آقا مالک شده معامله جدیدی نکرده، و این نمی‌تواند معامله قبل را اجازه کند. خب کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند خب این‌ها....

اشکال سوم هم این است که حالا فرض کنیم از این‌ها صرف‌نظر بکنیم آیا واقعاً در عالم خارج این جوری است که این غاصب‌ها و فلان و این‌ها می‌آیند اول بنا می‌گذارند که این مال من، نه دیگه این حرف‌ها نیست، چنین بناگذاری در نفس آن‌ها نیست. اگر بخوایم با این بیان بگویم تمام این معاملاتی که این جوری است درست می‌شود این واقعیت خارجی با این موافقت ندارد. بله اگر تفصیل بدهید توی رساله عملیه اگر کسی قائل شد باید تفصیل بدهد بگوید این شخصی که این معامله را کرده، این غاصب یا این.. اگر چنین بنایی گذاشته به خصوص عرض می‌کنم که ما بحث‌مان فقط در غاصب نیست، در کسی است که مالک این نبوده و فضولی بوده ولی لنفسه فروخته، خب کسی که یقین دارد مال خودش است، اشتباه کرده، کجا بنا می‌گذارد دیگه، بنا نمی‌گذارد که، براساس این که ملک خودش است، یک بنایی این جا نگذاشته که ما بگویم آن آقا این بنا را می‌آید. ما الان می‌رویم منزل‌مان بنا می‌گذاریم که این خانه ما است می‌رویم داخلش می‌گوییم تو تصرف کن، این حرف‌ها نیست که خانه خانه؟؟ دوباره یک بناء جدیدی که در قلب‌مان احداث نمی‌کنیم. پس این یک تصویر که این تصویر اشکالاتش این است که عرض کردم ...و

تصویر دوم:....

س: این بناگذاری غاصب باید قبول در هبه را عملاً می‌خواهد درست کن چی را باید درست کند؟

ج: چی؟

س: این بناگذاری غاصب می‌خواهد قبول مثلاً هبه را درست بکند که بعد هبه را ایجاب نکرده آمده فقط قبولش را اخذ کرده معاطاتاً می‌خواهد این را درست کند؟ بنا می‌خواهد چی را درست کند؟

ج: می‌خواهد درست کند که... می‌گوید که... یعنی در حقیقت در این موارد این جوری تصویر می‌کنیم می‌گوییم این آقا بنا را بر این گذاشته یعنی با این صیغه‌ای که حالا این هم تازه یک اشکال دیگری هم که این حرف شما باعث شد یادمان بیاید یک اشکال دیگری هم این جا می‌شود کرد. و آن این است که این بنا گذاری را فقط توی نفس او بوده یا نه این بنا را هم احراز کرده؟ یعنی با این که گفته بعثت، این فضول خطاب به مشتری که می‌کند می‌گوید بعثت، با این بعثت دو چیز را می‌خواهد ابراز کند؛ یکی این که أنا بنیت أن هذا المال مالی و تملکت هذا المال من قِبله مالک. بعد و حالا بعد از این که حالا این مال من شده در اثر این تبانی و بنایی که گذاشتم بر تملک حالا تملیک می‌کنم به تو. با یک صیغه می‌خواهد دو تا چیز را انشاء کند و ابراز کند. این هم آن وقت محل این کلام واقع می‌شود که با یک صیغه می‌شود ابراز این دو تا را کرد یا نه؟ حالا این جا این بود دیگه.

س: نه سؤالم این است حاج آقا، سؤال این است که بنا منظور چیه؟

ج: بنا یعنی بنا می‌گذارد.

س: منظورتان اگر این است...

ج: بنا بر تملک می‌گذارد.

س: در جایی که اشتباهاً به خاطر شبهه‌ای که حاصلت برای آن مالک بیع فضولی که فکر می‌کند مالک است، اتفاقاً همه وقتی اشتباهاً یک مالی را به عنوان مال خودشان دارند معامله می‌کنند بنا می‌گذارند که اول مالک هستند. اگر سعه؟؟ اتفاقاً در غیر غاصب قطعاً موجود است.

ج: در غیر غاصب؟

س: بله.

ج: نه، او مال خودش می‌داند، دیگه بنا نمی‌آید بگذارد.

س: بنا است دیگه.

ج: نه، این جا، نه این که این جا...

س: بنا را اگر...

ج: نه یک ذره شاید...

س: همین من بنا را؟؟؟

ج: معنا در حقیقت این است که این از طرف مالک تملیک به خودش می‌کند مثل هبه.

س: آهان منظورتان قبول در هبه است؟

ج: آهان مثل هبه، یعنی کأنّ به خودش یعنی تملک می‌کنم از قبل او. از قبل مالک واقعی دارم تملک می‌کنم.

س: می‌شود قبول هبه دیگه. تملک کردن یعنی قبول هبه.

ج: هبه که در کار نیست، یک هبه فضولی است. یعنی کأنّ می‌گوید او به من بخشیده و من هم دارم تملک می‌کنم. او به من واگذار کرده من هم دارم تملک می‌کنم. پس این مقصود آقایان این است که بنا می‌گذارد که این مال من هست به این عنوان که مجاناً، نه در مقابل چیزی، این مجاناً از قبل مالک مال من باشد. بعد او که می‌آید می‌گوید انغذت یعنی آره، باشد، این که تو گفתי مال من باشد، هبه تو به تو باشد. این باشد مال تو باشد. حالا می‌شود مال او. گفتند این فرمایش مرحوم کاشف الغطاء را این جوری درست کردند. توی عبارت خود کاشف الغطاء هم که آن روز آوردم خواندم این بود که بیع و هبه. که البته بهتر این است که بگوییم... این جور که الان گفتیم باشد؛ هبه و بیع. مقدمتاً کأنّ به خودش هبه می‌کند از طرف او و خودش مالک می‌شود بعد می‌فروشد. و لذا گفته هبه و بیع. فلذا

اشکال ندارد. حالا این آقا می‌آید می‌گوید اجزت، یعنی آن هبه است باشد، الان ما مثلاً کتاب یک نفر را خوش‌مان آمد رفتیم خانه‌اش کتاب را از توی کتابخانه‌اش برداشتیم گفتیم که این هبه باشد برای ما، گفت باشد.

س: بهتر است بگوییم؟؟ و بیع، یعنی طرف اتهاب فضولی می‌کند...

ج: آره دیگه این هبه باشد برای ما.. بخواهیم عربی‌اش را بگوییم می‌شود اتهاب.

بعد این یک طریق، که این طریق خب اشکالاتش همین است که گفتیم.

طریق دوم:

طریق دوم این است که دو تا انشاء می‌کند آقای فضول در این موارد. یک انشاء تملک. آن جا آن قبلی این بود که بنا می‌گذارد که این مال من است، نه انشاء می‌کند. بنا می‌گذارد. این دومی این است که نه، انشاء می‌کند. انشاء می‌کند که این مال من باشد. منتها این انشاء فضولی است دیگه. مثل این که کسی کتاب کسی را بردارد بگوید وهبته لنفسی. این انشاء این می‌کند که این مال او باشد و بعد علی سبیل ترتب که حالا که شد مال من به هبه فضولیه، حالا به این آقا می‌فروشم. خب اگر این جوری شد قهراً اگر آمد اجازه کرد آن پول توی کیسه چه کسی واقع می‌شود؟ همین فضولی. چون اجازه کرده در حقیقت آن هبه را، هبه که اجازه شد می‌شود مال این، مال این که شد مال خودش را فروخته به او پس پولش می‌آید توی جیب خودش. این هم یک راه است که با راه قبلی اشکالش کمتر است از این جهت که در راه قبلی فقط مجرد تبانی بود. بنا بود. خب شیخ فرمود ما کجا بنا را داریم بر این که مجرد بنا از اسباب مملکه باشد. انشائی نشده، بنا نفسانی بوده. اما این قسم دومی خوبی‌اش این است که نه انشاء کرده. با همین بعث که دارد می‌گوید هر دو را انشاء می‌کند. هم مال من باشد از طرف مالکش و هم این که بعد از این که حالا مال من شد مال تو باشد. این انشاء را می‌کند.

محقق خوبی قدس سره کأنّ این را پذیرفتند. که این می‌شود. به حسب تنقیح فلذا به شیخ هم اشکال می‌کند که این راه غفل عنه الشیخ، چون در مکاسب این راه ذکر نشده.

س: حاج آقا استعمال لفظ در اکثر از معنا نمی‌شود؟ چون این؟؟ اصلش این بود که....

ج: خب این هم حالا آن هم یک کلامی است.

این جا فرموده است که حالا «توضیح ما ذکرنا أنّ تملك الغاصب الفضولی للمال قبل المعاملة يتصور علی وجهين: احدهما أن يكون بانياً علی تملك المبيع فیبیعه لنفسه ثم یجزه المالك» این همان صورت اولی بود که توضیح دادم. «و فی هذه الصورة یرد اشکال الشیخ قدس سره من أنّ اجازة البناء علی التملك لانوجب التأثير البناء فی التملك كما أنّ الاذن کذلک» که آن را توضیح دادیم.

«ثانیهما: أن یقصد إنشاء تملك المبيع فضولاً بقوله بعث مضافاً الی انشاء البیع لنفسه بأن یقصد بقوله بعث إنشاء امرین مترتبین» وقتی می‌گوید بعث با این بعث دارد دو تا انشاء مترتب که در طول هم هستند را انجام می‌دهد. بعث یعنی وهبت هذا المال لنفسی عن قتل مالک، و بعث هذا المال الموهوب لی لک ایها المشتري. «احدهما» دو تا انشاء «احدهما تملك المبيع فضولاً و ثانیهما البیع لنفسه مترتباً علی ذلک و فی هذه الصورة یصح

البيع للبايع بإجازة المالك للتملك الفضولى بلا حاجة الى اجازة البيع» ديگه. چرا؟ «لأنه بإجازة التملك يصير البايع مالکاً فيكون البيع بيع مال نفسه لا مال الغير و هكذا فى الاذن و كأنّ الشيخ غفل عن هذه الصورة فأورد ذلك الإشكال» که این اذن تنها به چه درد می‌خورد، انشاء که نشده. خب نه، ما داریم فرض می‌کنیم در واقع انشاء شده دیگه. چه عیبی دارد. خب این فرمایش محقق خوبی و لكن همان طور که در آن قبل گفتیم از حضرت امام قدس سره برمی‌آید که ایشان اشکال دارد، می‌گویند این جور هم نمی‌شود؟؟؟ کرد. چرا؟ خب برای این که اولاً این دارد می‌گوید «اجزت البيع» خب این جوری که شما، این جوری که تصویر کردید بيع به این ربطی ندارد که بگوید اجزت البيع ديگه. اشکال ديگر این است که شما در این جا می‌گویید که... حالا به توضیحی که من عرض می‌کنم، عین این جوری... آن توضیحی که آن جا عرض کردم این جا عرض می‌کنم. به این که این اجازه باعث می‌شود که از کی این مالک بشود. از اول مالک بشود یعنی از آن قبل از این بيع مالک می‌شود یا نه حالا که دارد اجازه می‌کند مالک می‌شود؟ یعنی کشف است یا نقل است به عبارة آخری این اجازه‌اش. اگر کشف است یعنی می‌فهماند که از آن موقع این هبه از آن اول درست بوده. و این ملک او شده. بعد در ملک خودش فروخته. خب این از این نظر اشکالی ندارد ولی ديگه اجازه بيع معنا ندارد. این مال خودش را فروخته. ولی اشکالش در چیه؟ حالا این از این نظر اشکال ندارد ولی اگر اجزت البيع...

س: چی اشکال ندارد؟

ج: بله؟

س: اشکال دارد ديگه، اجزت البيع گفته در حالی که اگر مسبقاً بالبيع...

ج: نه از این نظر دارم می‌گویم اشکال ندارد، از این حیث اشکال ندارد که مال خودش بوده فروخته. حالا این جهت، حالا جهات ديگر را کار ندارم، حالا برمی‌گردم به این می‌خواستم چیز نشود. از این نظر اشکالی ندارد که مال خودش بوده فروخته. در لوح واقع مال خودش بوده فروخته، اما اگر گفتیم نقل است یعنی از همین الان که دارد می‌گوید اجزت آن هبه درست می‌شود که انشاء کرده بود. خب این جا وارد می‌شود در آن مسأله این که لو باع شيئاً ثم ملكه. این جا باع ثم ملكه و اشکالاتی که آن جا دارید این جا وارد می‌شود. چطور پس محقق خوبی فرموده این لا بأس به، درسته؟ این داخل در آن می‌شود. علاوه بر این که به نظر حضرت امام قدس سره این تصویر این که با یک بعث دو تا انشاء محقق شده باشد، یک انشاء هبه، یک انشاء بيع. این در عرض هم، ولو در طول هم، حالا هرچی، با یک لفظ چطور می‌شود دو تا انشاء کرد؟ اگر ما بگوییم مثل همان فرمایشی که آقا فرمودند، استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌خواهد بشود و کسی استعمال لفظ در اکثر از معنا را جایز نداند که خب روشن است که نمی‌شود. اگر بگوییم که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است عرفیت ندارد. حالا اگر کسی بین خودش و خدا... حالا عرفیت نداشته باشد ولی بین خودش و خدا چنین قصدی کرده یعنی مالک بین خودش و خدا از این گفت اجزت، یا آن، حالا قبل از مالک آن فضول واقعاً قصد کرده هر دو را که ما استحباب می‌کنیم یعنی در حقیقت یعنی یک هبه فضولی را انجام می‌دهیم که بشود مال‌مان بعد براساس این هبه فضولی می‌فروشیم به آن، تا پول بیاید توی جیب خودمان.

س: آن جوری باید طلبه باشد.

ج: یا پهلوی طلبه باید بزرگ شده باشد، یاد گرفته.

س: این فضولی‌ها که ??? کار طلبه‌ها است.

ج: بله، بودند سابق‌ها که مرحوم آقای احمدی میانجی خدا رحمت‌شان کند، ایشان می‌فرمود بعضی از بازاری‌ها مکاسب می‌خواندند یعنی می‌آمدند با این که کاسب بود می‌آمد مکاسب می‌خواند. یکی از مقررین آقای خویی هم که حتی فروع علم اجمالی ایشان را تقریر کرده بود، چاپ شده، توی بازار تهران بود دیگه یعنی تاجر بود دیگه، آمده بود تاجری می‌کرد. در این حد هم بود که تقریرات آقای خویی را هم در فروع علم اجمالی نوشته بود. حالا بلد بود دیگه. خب این هم... اما اگر در طول هم باشد با یک انشاء می‌شود این کار را کرد که در طول هم باشد؟ یا چون می‌خواهد.. تا او قبول نکند چطور این انشاء دومی را دارد انجام می‌دهد. ایشان این اشکال را هم دارند که ما این اشکال را بعداً بررسی ان شاء الله می‌کنیم چون در یک فرض دیگری، در یک طریق دیگری که برای تصحیح داریم حرف‌های ایشان در آن جا مفصل‌تر بیان می‌شود. این هم یک صورت.

س:....

ج: این است که با یک انشاء دو مُنشأ داشتن این محل اشکال است. اگر بگویید استعمال لفظ در اکثر از معنا اشکال دارد که روشن است، اگر این را هم نگویید باز اشکال دارد که بعد ان شاء الله اشکال ایشان را می‌گوییم بعداً.

س: آن اشکال ثانی یعنی اشکال قبل از این اشکال که اگر ??? باشد چطور ممکن است این اجازه درست باشد یا نقل؟؟/ را قبول می‌کنید شما؟ این اشکال امام را قبول کردید...

ج: که؟

س: به صورت دوم این که اگر اجازه باشد از اول این مالک ملک خودش بوده، این که اجازه بر بیع نیست در حالی که شارع می‌گوید اجزت، این را قبول کردیم؟

ج: می‌گوید اجزت البیع دیگه، ظاهرش چیه؟

س: همین، در صورتی که بنا...

ج: یعنی به عبارۀ آخری اگر واقعاً در ذهن مردم و مجیز بگوید اجزت البیع و این بیع را لازم الاجازه می‌بیند که او باید اجازه بدهد چطور می‌شود این آقا قصد کرده باشد که من آن هبه را قصد.. تو اگر هبه را قصد کردی درسته که مال او شده، دیگه بیع به تو چه ربطی دارد؟

س: حاج آقا توی فرع قبلی اشکال وارد است چرا؟ چون قبل از این که بگوید بعث به صرف بناء خودش بر؟؟ قبول هبه، یک هبه فضولی، یک تخلل زمانی شده اگر بخواهد با اجزت آن را سابقاً درست کند این می‌شود مال این بعدش می‌آید بعث می‌گوید که اگر بعث گفت این جا می‌شود بیع در...

ج: نه نه.

س: اما در مقام می‌گوید بیع انشاء واحده، بیع و شراء و بیع و هبه صورت می‌گیرد در یک

آن واحد فلذا بیع فضولی و این که بگویم اجزت البیع الفضولی صحیح است، توی قبلی صحیح نیست چون اگر هبه درست بشود و اجازه ما کشفاً این هبه را درست بکند بیع ثانی دیگه بیع فضولی نیست.

ج: دیدید که آقای خوبی صریحاً چی فرمود؟ آقای خوبی صریحاً چی فرمود در همین جا؟ فرمود که با یک صیغه واحده دو تا انشاء مترتب می‌کند و با اجازه مجیز دیگه آن بیع احتیاج به اجازه ندارد چون وقتی که...

س: نه نه.

ج: چرا.

س: می‌دانم حرف ایشان درست است، حرف ایشان را ما داریم تصریح می‌کنیم. محمل حرف ایشان این است که می‌گوید که در واقع اجزت البیع یعنی چه؟ یعنی اجزت آن انشاء واحده‌ای که در ظاهر به آن می‌گفتی بیع و یک انشاء بود اما در باطن دو چیز بود فلذا اسناد اجازه به الف و لام البیع که فضولی این بیع را به وجود آورده، من حیث الاصله به هبه می‌خورد و همین چون به انشاء واحده است، اسناد را درست می‌کند برخلاف صورت قبلی که وقتی می‌گوید اجزت البیع چون البیع، بیع سابق چیزی است غیر از بنا فضولی، به هیچ وجه این بیع دیگه بیع فضولی صحیح نیست. توی شق قبلی اشکال وارد بود، توی این شق چون به انشاء واحده هست، اسناد اجزت البیع الفضولی صحیح است، چون بالاصالة در واقع می‌خورد به بیعی که با آن می‌خواسته هبه را انشاء کنی. درسته اشکال وارد نیست برخلاف صورت قبلی بنا. توی بنا هیچ جور شما نمی‌توانستی اسناد اجزت را به بیع فضولی بزنی، چرا؟

ج: ولی این آقا آن را قصد کرده یا نه؟

س: قصد می‌کند بله. قصد می‌کند چی را؟ آن بیعی که، انشاء واحده‌ای که در ظاهر یکی بود در باطن.... در واقع هبه را اجازه می‌کند که آن اجازه را کرد بیع حقیقتاً دیگه بیع فضولی نمی‌شود اما چرا اسناد داده؟ چون یک انشاء واحد است، چون با همین بیع ظاهری هبه باطنی را...

ج: چرا نگفت اجزت هبتک؟

س: ما داریم کالبد شکافی می‌کنیم می‌گویم در واقع همین است.

ج: همین دیگه. اشکال سر همین است.

س: آقا به این قرینه صحیح است دیگه. فرض کنید یک طلبه‌ای که درس را الان خوانده می‌آید بیرون کلاس می‌خواهد مال یک کسی را به من که اصیل هستم بفروشد. یک کسی دیگری هم که اصیل است توی همین کلاس بوده آن؟؟؟ محضر شما یاد گرفته می‌گوید اجزت البیع، اسناد هم درست است به همین قرینه.

ج: پس به حسب صغری این جوری است. ببینید حرف این است که ما یک وقت اثباتی و صغروی بحث می‌کنیم، معمول این مواردی که...

س: آن اشکال دیگر این که بله همه را نمی‌گیرد، بلکه غالب را نمی‌گیرد. آن یکی دیگه

است.

ج: اما یکی هم همین بود که آن آقا با همین بعث خواسته دو تا انشاء بکند.

س: آن هم یک اشکال دیگه است که بله استعمال لفظ در اکثر از معنا است. اینها را بگذارید کنار. اشکال وسطی و دومی که قبول کردید در حالت بنا، در حالت انشاء به قول واحد وارد نیست.

ج: قبول کردیم از جهت چی؟ از چه جهت قبول کردیم؟

س: شاهد قبلی می‌گفت اگر اجازه است، این جا دیگه اجازه بیع صحیح نیست بگوید، هبه را خواسته تصویر بکند، هبه تصویر شده باشد مال مال خودش است آمده فروخته دیگه اصلاً اجزت البیع معنا ندارد. پس همین که می‌گوید اجزت البیع، دلیل بر عدم است به فرمایش شما که نه تنها در این...

ج: خب شما آن جا هم همین طور بفرمایید، بگویید که آن جا هم که می‌گوید اجزت البیع یعنی آن بنا قبلی را من اجازه کردم.

س: آهان دیگه صورت مسأله، اجزت البیع نیست. اجزت البیع الفضولی نیست. اما این جا چون به یک انشاء واحد در آن واحد فقط در ترتب و نسخه اختلاف هست تصویر می‌شود مسأله.

ج: خب حالا مثل این که دیگه فرصت نیست که حالا تتمه مطلب را بگوییم و سه تا تصویر دیگر باقی مانده که ان شاء الله برای جلسات بعد. و صلی الله علی محمد و آله.